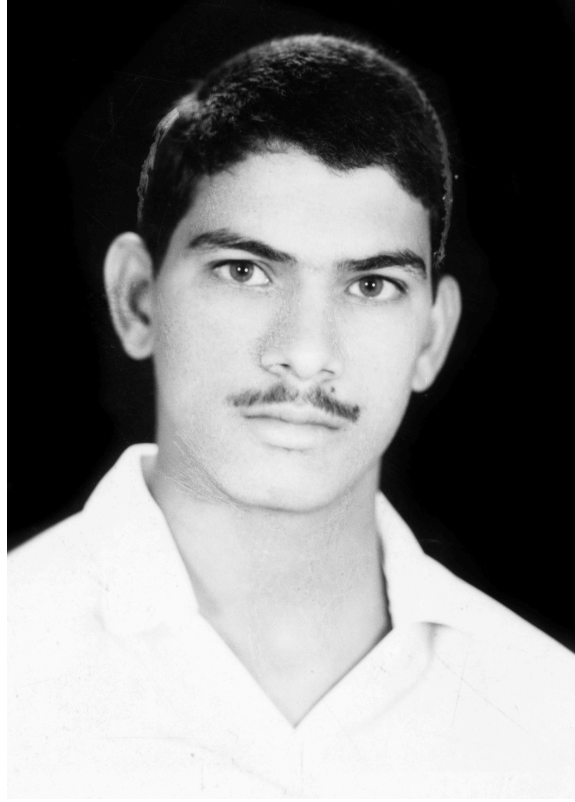


شہید علی رضا عوض پور



سامانہ جامع سرداران و دوہڑا شہید استان بوئھر

عبدالله	نام پدر
۱۳۴۵/۰۱/۰۲	تاریخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
۱۳۶۷/۰۶/۱۶	تاریخ شهادت
اروند رود	محل شهادت
تک تیر انداز	مسئولیت
پاسدار و وظیفه	نوع عضویت
-	شغل
دیپلم	تحصیلات
برازجان	مدفن

زندگینامه

زندگینامه شهید

سال ۱۳۴۵ بود. در خانواده ای که شور ایمان اعضای آن را به هم نزدیک کرده بود کودکی به دنیا آمد. خانواده اش اسم او را علی رضا گذاشتند. تقوا و ایمان پدر و مادر تأثیر عجیبی بر این کودک گذاشت. به طوری که سینه اش روز به روز از پرتو تقوا و معنویت آکنده تر می شد. پس از طی دوران کودکی وارد مدرسه شد. دوره ابتدایی را سپری نمود و وارد مدرسه راهنمایی گردید. این دوره مصادف با شروع انقلاب اسلامی بود. علیرضا ضمن ادامه تحصیل، در کسب معاش به پدرش کمک می کرد. پس از پایان دوران راهنمایی، دوره متوسطه را در دبیرستان طالقانی پشت سر گذاشت و با مدرک دیپلم فارغ التحصیل شد. در تاریخ ۱۸/۳/۶۷ جهت خدمت به نظام جمهوری اسلامی به سربازی فراخوانده شد و به مرکز آموزش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی دیر اعزام و پس از ۲ ماه خدمت در آن مرکز به ناو تیپ امیرالمومنین(ع) ماهشهر منتقل شد و در لباس سربازی به پاسداری و نگهبانی از دستاوردهای عظیم و ارزشمند انقلاب اسلامی پرداخته تا این که سرانجام در تاریخ ۱۸/۶/۶۷ ندای حق را لبیک گفت و جان شیرینش را همچون سرورش امام حسین (ع) فدای اسلام کرد. پیکر مطهرش در گلزار شهدای برازجان به خاک سپرده شده است

خاطرات

شهید به روایت خانواده:

دوران کودکی اش در محله برق برازجان (خیابان هفده شهریور) سپری شد. در دبستان شهید جاوید کازرونی شروع به تحصیل علم و دانش نمود دوران راهنمایی را در مدرسه شهید منتظری و دوره متوسطه را در دبیرستان طالقانی در رشته علوم انسانی به پایان رسانید. وضعیت خانواده اش را درک می کرد. با وجود سن کمش به یاری پدر شتافت و در کنار پدرش به کار کردن پرداخت. در دوران کوتاه زندگیش با سعی و تلاش و با اخلاق و خوی پسندیده اش باعث جلب رضایت دوستان و آشنایان شد. امانت داری، متانت و دین داری شهید از او فردی مثمر ثمر برای جامعه ساخته بود. به حق خداوند در این بوستان بهترین گلها را انتخاب می کند. ایشان یکی از ورزشکاران نمونه و مطرح در رشته والیبال در سطح آموزشگاه ها و باشگاه های ورزشی بود. روحیه خستگی ناپذیری و پهلوانی و تیمی شهید همیشه زبان زد دوستان و هم تیمی های ایشان بود و در تمام صحنه های ورزشی و غیر ورزشی به عنوان یک الگوی بسیار دوست داشتنی مطرح بود.

علی رضا در دوران دبیرستان در مسابقات استانی برای چند سال متوالی حائز مقام اول شد. همچنین در مسابقات کشوری در اصفهان و شهرضا به دو مدال نقره دست یافت. یک بار هم در مسابقات والیبال برنده یک دوچرخه شد. چه کسی می دانست که او مدال شهادت را بر گردن خواهد آویخت. حرفهایش را با خنده و شوخی به دیگران انتقال می داد. در پوشیدن لباس از رنگ های شاد استفاده می کرد زیرا دارای روحیه ای شاد بود.

«خاطره ای از خواهر شهید»

یک روز همراه خانواده به شاهزاده ابراهیم رفته بودیم. علیرضا با بچه ها شروع به هفت سنگ بازی کردند. بعد از این که بازی تمام شد به جمع ما پیوسته وقتی خستگی از تنش بیرون رفت گفت: همراه با دوستانم به شمال رفته بودیم. همگی به یک باغ میوه رفتیم. از میوه های باغ خوردیم صاحب باغ نه تنها ناراحت نشد بلکه کلی تعارف کرد که بیشتر در آن جا بمانیم. ولی در شهر ما وقتی به زمین سرسبزی می روی صاحب زمین دنبالت می کند و می گوید: آهای از زمینم بروید بیرون. با صدای بلند همراه با خنده تعریف می کرد و می گفت «عجب روزگاریه اون که باغ پر از میوه داره نمی که برید بیرون ولی اون که زمین خالی داره حتی اجازه نمی ده یک عکس هم بگیریم».

دوران سربازی را می گذرانید. هر وقت به مرخصی می آمد به مادرش می گفت: مادر مبادا نام دختر کسی را روی من بگذارید. من یک سربازم و آینده را هیچ کسی نمی داند جز خدا. ممکن است بروم و دیگر برنگردم. همیشه می گفت: این انقلاب کارهای زیادی انجام داده است اما کوچکترین فایده ای که داشته این است که آنهایی که می فهمیدند و عاقل بودند داناتر شدند و کسانی که نمی دانستند اثر انقلاب و اسلام و دین را می بینند و به ارزش آن پی می برند.

«پرواز کبوتر»

بیست روز از رفتنش می گذرد. مادر با دلتنگی از خواب برمی خیزد. او خواب عجیبی دیده است که از فردا برایش

پیغام آورده است. او خواب دیده است که کبوتری سفید روبرویش در اتاق پایین آمد بعد از مدتی درنگ و خیره شدن پرگشود و رفت. احساس می کند دل بسته کبوتر شده است چیزی او را به کبوتر نزدیک می کند. اما او دیگر کبوتر را نخواهد دید.



سامانہ جامع سرداران و دھڑ شمیم استان بوٹھر